

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش زبان و ادبیات فارسی»

شماره سی و ششم، بهار ۱۳۹۴: ۱۲۳-۱۰۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۲/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۷/۲۷

بررسی تطبیقی تعلیم و تربیت در آثار سعدی و اشعار تاگور^۱

احمد حسنی رنجبر*

کاینا ابراهیمی**

چکیده

بی‌گمان، ملل گوناگون تعلیم و تربیت خود را مرهون خردمندانانشان هستند. برای شناخت آرای تربیتی در ایران و کشورهای دیگر، که از نظر این افکار، نزدیکی و مشابهتی با آن دارند، مطالعه اندیشه‌های سعدی و تاگور مناسب و مهم به نظر رسید. توجه به این پرسش بنیادین که «میان مضمون‌های شعری سعدی و تاگور چه تفاوت‌ها یا شباهت‌هایی وجود دارد؟» موجب شکل‌گیری این تحقیق گشته است. بی‌شک تأثیر دلایل فرهنگی، اقلیمی، دانشی، سیاسی، اجتماعی و... در شکل‌گیری این افکار نقش پررنگی داشته است و عامل به وجود آمدن شباهت‌ها و تفاوت‌هایی در موضوعات مبنایی است، مانند: توجه به ماهیت تربیت، ارزشمندی زندگی، مرگ، پیری، سخن و... اما شاعران مورد نظر گاهی در هر موضوع، افکار خاص خود را دارند که کاملاً با دیگری متضاد یا مستقل است. مقاله حاضر به بررسی فراز و نشیب‌های آرای تربیتی این شاعران و هم‌سویی یا استقلال هر یک می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: ادبیات تطبیقی، تعلیم و تربیت، سعدی، تاگور و درونمایه آثار.

۱. این مقاله از رساله دکتری استخراج شده که از حمایت دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی برخوردار بوده است.

* نویسنده مسئول: استاد گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی
Ranjbar.1392@yahoo.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی
kainaebrahimi@yahoo.com

مقدمه

ادبیات همگانی و تطبیقی بیشتر به تشریح طرز تلقی فراملی ادبیات می‌پردازد که منحصرأ متکی بر مطالعه روابط موضوعات است و تا مدت‌ها به‌ویژه نزد دانشگاهیان آمریکایی، معرف ادبیات تطبیقی به سبک فرانسوی بود (شورل، ۱۳۸۶: ۲۶). با کار «رنه ولک»، ادبیات تطبیقی در مسیر تازه‌ای افتاد، بدین‌سان که بر یافتن مدارک تاریخی شواهد اثبات‌گرایانه اصرار نمی‌شود و قبول می‌شود که برخی شباهت‌ها میان آثار ادبی، ناشی از روح مشترک همه انسان‌هاست. این تحول نشانه توسعه طبیعی تاریخ بشر است از قومیت به ملیت و سپس به انسانیت و بشریت (شرکت مقدم، ۱۳۸۸: ۶۴). برخی شباهت‌ها حاصل شباهت‌ها و مشترکات روح انسان‌ها با هم است، نه ثمره اخذ و اقتباس ادبی ملت‌ها از یکدیگر که باید به آن نام «ادبیات مقابله‌ای» داد که البته می‌توان آن را ذیل و تکمله‌ای بر ادبیات تطبیقی شمرد (فرشیدورد، ۱۳۷۸: ۸۰۹). تاگور در سال ۱۹۳۲ (۱۳۱۱ خورشیدی) به ایران آمد، به زیارت مزار سعدی و حافظ رفت و از راه ترجمه به اشعار حافظ بسیار علاقه‌مند شد (تاگور، ۱۳۴۰: ۱۸).

این پژوهش می‌کوشد به مقایسه‌ای تطبیقی میان آثار سعدی (قرن هفتم هجری) از ایران با اشعار تاگور (قرن ۱۹ و ۲۰ میلادی) از هند در زمینه نکات تربیتی بپردازد. با این پیش‌فرض که شباهت‌ها و تفاوت‌هایی در مضمون‌های آثار این دو شاعر یافته می‌شود که مسلماً زاینده نحوه زندگی، خانواده، تحصیلات، سفرها،... و اندیشه‌های شخصی هر یک است. تحلیل تطبیقی این مفاهیم، موجب تعاملات فرهنگی دو ملت، آشنایی با اندیشه‌های عمیق در زمینه تربیت و دقایق مورد نظر آنان و در نتیجه غنای ادبیات فارسی می‌شود.

پیشینه و روش تحقیق

درباره سعدی، شاعر بزرگ ایران (۶۰۶-۶۹۰ ه.ق)، بی‌شک آثار فراوانی به رشته تحریر درآمده است. این کتب در زمینه زندگی، اجتماع عصر او، تحصیلات، سفرها، آثار، دلایل شاهکار بودن آثارش، خصوصاً بررسی سبک و فصاحت و بلاغت و افکار سعدی و... است. در زمینه تطبیق هم آثاری چون مقایسه سعدی با شاعران داخلی از دشتی (۱۳۸۱) و با

بررسی تطبیقی تعلیم و تربیت در آثار سعدی و اشعار تاگور / ۱۰۵

متنبی شاعر عرب از انوار (۱۳۸۰) موجود است. درباره تاگور هم کتبی درباره زندگی و آثار و نحوه تفکر او موجود است، مانند آثاری از پوردوود، پاشایی، جهاننگلو و ترجمه‌هایی از اشعار او و مقالاتی خصوصاً آنچه در فصلنامه «قند پارسی» جمع‌آوری شده است. در زمینه تطبیقی هم مقایسه تاگور با فردوسی از تجلیل و مقایسه او با سهراب سپهری از نقابی (۱۳۸۹) و کتابی از «مشهور» درباره تأثیر عرفان اسلامی بر تاگور (۱۳۸۲) موجود است. این پژوهش سعی دارد نظریات تطبیقی میان سعدی و تاگور را در زمینه تربیت با شواهد مثال تبیین نماید.

تعلیم و تربیت در آثار سعدی

سعدی از گویندگانی است که در زمان حیات خویش در میان فارسی‌شناسان کشورهای مختلف از آسیای صغیر تا هندوستان شهرت بسیار حاصل کرد. او مردی است مسلمان، اخلاقی، متعهد و مسئول. هیچ‌گاه منکر مسئولیت فردی نیست. در اختیار نسبی که در جهان بینی سعدی مطرح است، مسئولیت نقش مهمی دارد. در عین حال به قضا و قدر الهی معتقد است (رحیمیان، ۱۳۸۲: ۱۹۸-۱۹۹؛ آزادی، ۱۳۶۶: ۴) و تحت تأثیر اندیشه‌ها و تعلیمات نظامیه بغداد، اشعری مسلک. دامنه اخلاقی و تربیت در آثار سعدی آن قدر وسیع است که از هر جنبه‌ای که سخن بگوییم، گوشه‌ای نادیده می‌ماند. مدایح، مواعظ و مراثی او بر اساس دیدگاه عمیق روان‌شناسانه سعدی است. او حالات روحی مخاطب را می‌شناسد. به جای دستور دادن به او آموزش می‌دهد و از کارکرد اطلاعاتی^۱ بهره می‌گیرد (مشیری، ۱۳۷۹: ۱۰-۱۲).

موازین تربیتی مورد نظر سعدی عبارتند از: مناسبات انسانی، تأثیر محیط، تأثیر وراثت، اختلافات فردی، تنبیه و پاداش، علم و عمل، علم و فضایل اخلاقی، بعد معنوی شخصیت انسان و هستی موجودات در جنب هستی حق تعالی (یوسفی ۱۳۵۹: ۲۳-۶۴؛ شریعتمداری، ۱۳۶۶: ۳۲۷-۳۳۱).

تاگور و دید تربیتی او

«رابیندرانات تاگور^۱»، شاعر، نقاش، موسیقی‌دان و نمایشنامه‌نویس نابغه هندی (قرن ۱۹ و ۲۰ م.) از خانواده‌ای بود هم اهل دانش و هم ثروت (جهانبگلو، ۱۳۷۹: ۱۳-۱۴؛ تاگور، ۱۳۴۲: ۱۶ و نیز ر.ک: تاگور، ۱۳۴۳: ب: ۲۱-۳۰). رابیندرانات در سن سیزده سالگی، مادرش «سارا دادپوی^۲» را از دست داد (دهباشی، ۱۳۸۸: ۵۴ و ۵۸). مدتی را که با پدر در ملک خانوادگی در دامنه کوه هیمالیا گذراند و آشنایی‌اش با روستاییان و طبیعت آنجا در شکل‌گیری روح او به سوی سادگی، طبیعت و توجه به روح و ذات آدمی تأثیر مهم داشت. برای تحصیل به انگلستان رفت و با تمدن غرب آشنا شد. از ابتدا نشانه‌های بلوغ روحی در او نمایان بود. در سال ۱۹۱۳ م. موفق به دریافت جایزه نوبل گشته است. او را هم‌ردیف «گوته و ویکتور هوگو» دانسته‌اند (تاگور، ۱۳۴۳ الف: ۳؛ قاسمی، ۱۳۸۹: ۴۰-۴۴).

به بسیاری از کشورهای جهان از جمله ایران (۱۱ آوریل ۱۹۳۲-۱۳۱۱ خورشیدی) سفر کرد (مصطفوی، ۱۳۸۹: ۱۰۴). آثار او را در ادبیات به چهار دسته می‌توان تقسیم کرد: (۱) مجموعه‌های شعر (۲) نمایشنامه‌ها (۳) رمان و داستان‌های کوتاه (۴) مقالات (تاگور، ۱۳۸۸: ۵۱-۵۸).

با مهاتما گاندی و جواهر لعل نهرو معاصر بود. آرای سیاسی دارد که در جهت تربیت روحی کلی انسان است (تاگور، ۱۳۴۰: ۲۲). نسبت به مسائل سیاسی کشورش حساس و مدافع مردم هند بود (دهباشی، ۱۳۸۸: ۳۴۵). این مرد بزرگ در هفتم اوت ۱۹۴۱ در هشتاد سالگی در خانه خود درگذشت (تاگور، ۱۳۴۰: ۲۲). برای تاگور، شعری که فقط حاکی از احساسات زیبا و بدون پیامی اخلاقی باشد، هیچ ارزشی ندارد. او آثارش را اعم از محتوای سیاسی و اجتماعی، ملی و بین‌المللی، همه را در لباس آسمانی جلوه داده است. فلسفه زندگی وی نیز همان فلسفه «ریشی»‌های هندوستان باستان است که بر اصول روحانیت قرار دارد (همان، ۱۳۴۳: ب: ۳۵). همواره با همه‌چیز از عشق نامتناهی می‌سراید و در همه‌چیز عشق و نور را می‌بیند. شاید او مشخصاً در قطعات ادبی، قطعاتی با عنوان‌های مربوط به تربیت کمتر داشته باشد، اما عموم اشعار او اخلاقی و در جهت

1. Rabindranat tagore
2. Sarada-devi

توجه به عرفان عام بشری و انسان واصل به خداست. او وجدان آدمی را به بیداری می‌خواند و همواره او را به تواضع در برابر خدا و کنار گذاشتن ظواهر دنیایی و توجه کردن به آن «ناشناختنی» دعوت می‌کند. تاگور، نظریات گوناگون خود را دربارهٔ دین، سیاست، اجتماع و هنر، در بستر آموزش و تعلیم انسان‌ها قرار می‌دهد. او مدرسه‌ای به نام «شانتی نیکتان^۱» (=آرامکده)، دانشگاه بین‌المللی «ویسا بهاراتی^۲» و دانشگاهی برای اقتصاد و کشاورزی به نام «شری نیکتان^۳» تأسیس کرد (جهانگلو، ۱۳۷۹: ۵۲-۵۶).

دربارهٔ نقش احساس آزادی درونی داشتن، اهمیت طبیعت در تقویت حسّ سالم و پاک درون و توجه به تفاوت‌های فردی، نظریات مختلفی دارد. او همهٔ انسان‌ها را به کسب اخلاق نیک الهی و حرکت زندگی به سوی صعود می‌خواند. در این مسیر هر چیز کوچک و ولو کوچک‌ترین مظاهر طبیعت می‌تواند تربیت‌کننده و آموزنده باشد. به حدّی که از نظر او اتحادی بین انسان، طبیعت و خدا وجود دارد (تاگور، ۱۳۸۸: ۷۸-۸۵).

بین زندگی سعدی و تاگور عواملی وجود دارد که بر رشد و نحوهٔ تفکر آنان اثر گذاشته است و شاید باعث توجه هر دو شاعر به موضوع تربیت و دقایق آن شده است. عواملی چون:

۱- هر دو شاعر در کودکی یتیم شده‌اند. سعدی از پدر و تاگور از مادر. این رقت قلب دوران کودکی در توجه آنان در آثارشان به تربیت و اخلاق می‌تواند تأثیرگذار باشد.

۲- هر دو شاعر برخاسته از خانواده‌های خوب و اصیل هستند. سعدی می‌گوید: «همهٔ قبیلهٔ من عالمان دین بودند» و تاگور در خانواده‌ای بزرگ شد که هندوان معتقد بودند الههٔ ثروت، لاکشمی^۴ و الههٔ دانش، «ساراسواتی^۵» هر دو در یکجا جمع شده‌اند (همان، ۱۳۴۳: ۲۱). داشتن خانواده اصیل و تمکن مالی بی‌شک بر پیدایش و جهت دادن سطح فکری شاعران مؤثر بوده است.

1. Shanti Niktan
2. Visva-Baharati
3. siriniketan
4. Lakeshmi
5. Sarasvat

- ۳- تحصیل آنها در مراکز علمی مهم زمان خود بود. سعدی در نظامیه بغداد و تاگور در دانشگاه انگلستان. هجرت برای کسب علم و آشنایی با دنیای برون از مرز در هر یک، باعث رشد فکری آنان است.
- ۴- نقش سفرها و تأثیر آن بر پختگی روحی و فکری آنان انکارناپذیر است. بازتاب این تجارب در آثار شاعران مشهود است. در سعدی بیشتر در گلستان و در تاگور در نظریات سیاسی و اقتصادی‌اش.
- ۵- استعداد فطری و نبوغ خدادادی در خلق آثار و توجه به موضوعات مهم، در هر دو شاعر وجود دارد، که گاهی هر یک را به ظرایفی در موضوع تربیت متوجه کرده است.
- ۶- توجه آنان به جهات متعدد در خلق آثار. سعدی هم به نظم نظر داشته و هم نثر. کلیات او شامل تنوع نظر او به خلق آثار است. تاگور هم شاعر، نمایشنامه‌نویس، موسیقی‌دان و داستان‌نویس است. دایره فکری هر دو شاعر با تنوع همراه است.
- ۷- هر دو آرای تربیتی ارزشمندی دارند که نتیجه پختگی روحی و وسعت نظر آنان است، افکاری آزادمنشانه و فرامرزی. این نظریات تربیتی بر بخش‌های مربوط به اجتماع، سیاست، عرفان و عشق در هر دو شاعر حاکم است که اشتراکاتی با هم دارند.
- ۸- تسلط بر زبان‌های علمی رایج زمان خود. سعدی بر زبان عربی تسلط داشت و تاگور بر زبان انگلیسی. این موجب آشنایی آنان با متون ادبی خارج از زبان خودی و افزایش سطح علمی هر یک شده است.
- ۹- سعدی تحت حمایت اتابکان زمان خود بود و تاگور ارتباط نزدیکی با گاندی رهبری بزرگ هند داشت. البته هر دو از نظر شخصیت روحی و فکری به دنیا، انسانیت و عشق، بالاتر از حاکمان زمان خود می‌اندیشیدند.

مقایسه تعلیمات تربیتی آثار سعدی و تاگور

اخلاق و تربیت بر پیکره کل آثار سعدی و تاگور، چادر کشیده است. اگر مضمون‌های آثار آنان را بتوان در جنبه‌های مختلف عرفانی، عشق، مضمون‌های اجتماعی، حکومتی و سیاسی و... تقسیم‌بندی کرد، تربیت در همه موضوعات یادشده به چشم می‌خورد. در اینجا

به دور از گرایش‌های کلی تنها به توجهات شاعران مورد نظر، صرفاً به تربیت پرداخته می‌شود. چارچوب کار بر بررسی شباهت‌های مضامین آثار آنها و تفاوت‌ها و تحلیل آنها قرار گرفته است. هیچ دلیلی وجود ندارد که ادعا کنیم تاگور شاعر متأخر از سعدی شاعر متقدم تأثیر پذیرفته است، منتها شباهت‌های فراوانی در نحوه نگرش این دو به موضوعات مبنایی وجود دارد که در نشان دادن هم‌سویی روح مشترک انسانی و دغدغه ذهنی این دو شاعر در موضوعات واحد جالب توجه است. در اکثر مضمون‌های تربیتی، توجهات سعدی به زیرمجموعه‌های فراوان تری است، یعنی ریزبینی سعدی بسیار بیشتر است.

شباهت‌ها و تفاوت‌های نظریات تربیتی در آثار سعدی و تاگور

۱- در ابعاد تربیت: با وجود تحصیلات سعدی در نظامیه بغداد و گرایش‌های جبری او در تربیت، جای‌ها به اختیار و تربیت‌پذیری روح انسانی توجه کرده است (تهانوی، ۱۳۴۶: ۱۰۴) و به محتوای سخن افلاطون نظر داشته است. بنا به نظر افلاطون در «جمهوری»، «قرار بر آن نیست که سرنوشت به سراغ شما بیاید و شما را بگزیند، بلکه شما هر یک سرنوشت خود را خواهید گزید. هر کس به حکم تقدیر در راهی که انتخاب می‌کند خواهد ماند. هر کس مسئول انتخاب خویش است و خدا در این‌باره تقصیری ندارد» (افلاطون، ۱۳۵۶: ۱۲۸۲). سعدی بر آن است که افراد را باید از کودکی به کار و کوشش عادت داد. به آنان آموخت که از دسترنج خود، اسباب معیشت فراهم آورند و سربار دیگران، حتی پدر و مادر توانگر نشوند. این اصل تربیتی که سعدی هفت قرن و نیم پیش مطرح کرده، امروز از اصول مهم آموزش و پرورش است (شریف چوهدری، ۱۳۷۵: ۸۱). او به تربیت نفس و مهار آن از کودکی معتقد است:

ز نامحرمان گو فراتر نشین...	پسر چون زده بر گذشتش سنین
پسر را خردمندی آموز و رای...	چو خواهی که نامت بماند بجای
به نیک و بدش وعده و بیم کن...	به خردی درش زجر و تعلیم کن

(سعدی، ۱۳۹۰: ۳۷۵)

از نظر او گاهی تربیت بر سرشت خوب و بد افراد اثر نمی‌گذارد. این نظر، حاصل اندیشه‌های اشعری سعدی است. زمین را از آسمان نثار است و آسمان را از زمین غبار. کُلْ إِنْاءِ یترشح بما فیه.

گرت خوی من آمد ناسزاوار تو خوی نیک خویش از دست مگذار
(سعدی، ۱۳۹۰: ۲۱۹)

پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است تربیت نااهل را چون گردکان بر گنبد است
(همان: ۸۴)

اما نباید از تربیت افراد دلسرد شد و باید رنج آن را به امید اصلاح رفتار وراثتی بر خود پذیرفت:

«... وزیر گفت: اگر در سلک صحبت آن بدان تربیت یافتی، طبیعت ایشان گرفتی و یکی از ایشان شدی و سیرت بغی و عناد آن گروه در نهاد او متمکن نشده...» (همان: ۸۹).

از نظر او اگر اصل یک انسان، تربیت‌پذیر باشد، حتی می‌تواند از افراد بدسیرت هم نیکی بیاموزد:

بدست این پسر طبع و خویش ولیک مرا زو طبیعت شود خوی نیک
چو زو کرده باشم تحمّل بسی توانم جفا بردن از هر کسی
(همان: ۳۳۰)

از نظر سعدی از علایم رفتاری و ظاهری شخص می‌توان به سرشت نیک یا بد او پی برد. او حتی به ویژگی‌های معلم بی‌آزار یا سخت‌گیر هم اشاره کرده و این احتمال را هم در نظر می‌گیرد که شاید روزی شاگرد نااهل بر معلم بتازد.

تاگور که مدرسه و دانشگاه تأسیس کرده و خود نظریاتی در امر تعلیم و تربیت دارد، به ذات آموختن عشق می‌ورزد. برعکس سعدی کمتر به سراغ مضمون‌های ظریف می‌رود. او به روح کلی آموزش در بشر توجه کرده است و برای شکوفایی در آموزش به آزادی انسان و بها دادن به خلاقیت‌های او توصیه نموده است و برای شکوفایی خلاقیت به طبیعت پناه می‌برد:

_____ بررسی تطبیقی تعلیم و تربیت در آثار سعدی و اشعار تاگور / ۱۱۱
«همان طور که پرنده‌های صحرایی/ این آواره‌های راه ندیدنی/ آزادند مرا هم آزاد کن/
همان طور که سیل، باران و توفان/ که بالش را تکان می‌دهد/ و به پایان ناشناخته‌اش
می‌خروشد آزادست/ مرا هم آزاد کن...» (تاگور، ۱۳۸۸: ۲۲۱).

عشق او به تربیت برای آزادی روح بشر است. تاگور معتقد است برای این آزادی روح،
باید ترس‌ها و خیال‌ها را از اندیشه بشر دور داشت. او کمتر به مضمون‌های تربیتی رایج
در ادبیات ایران توجه کرده، بلکه تمام اشعار او در جهت آگاهاندن و تربیت انسان به
دوری از توجه به دنیا و توجه به عشق درون انسان در جهت اتصال به عشق ابدی است.
تاگور به وجود کودک به عنوان یک انسان نگریسته است، آن هم انسانی که تازه و پاک
به وجود آمده است و هنوز به آرایش‌های این دنیا مکرر نشده است:

«... بچه خرمنی طلا و مروارید داشت، با این همه مثل گداها پا به جهان
گذاشت/ بی‌خود نیست که این‌طور با لباس مبدل آمده است/ این‌طور به
نظر می‌رسد که این نازنین درویش کوچک برهنه/ سخت بی‌یار و بی‌کس
است تا بتواند از دولت عشق مادر گدایی کند/ ... بی‌خود نبود که از
آزادی‌اش دست کشید/ نمی‌داند که در کنج کوچک دل مادر جایی برای
شادی بی‌پایان هست...» (همان: ۱۴۸).

هر دو شاعر به اهمیت مبنایی موضوع تربیت روح انسان توجه دارند، با این تفاوت
که سعدی به دلیل یتیم ماندن در کودکی و تأثیرپذیری از اندیشه‌های اشعری، بیشتر به
تربیت کودکان متمایل است، اما تاگور به تربیت انسان‌ها به طور کلی توجه کرده است.
او بیشتر به نفس آموختن به انسان‌ها در جهت آزادی و دوری از ترس‌ها و تیرگی‌های
بشر می‌پردازد.

۲- زن: گاهی نظر تربیتی سعدی مستقیم بیان نمی‌شود؛ با بیان ویژگی‌های زن بد،
زنان را به داشتن مشخصات خوب ترغیب می‌کند:

در خرمی بر سرایی بنند که بانگ زن از وی برآید بلند
(سعدی، ۱۳۹۰: ۱۳۷)

زن بد در سرای مرد نکو هم در این عالم است دوزخ او
(همان: ۱۲۹)

سعدی درباره زن بیشتر بر مسند قضاوت می‌نشیند و زن را به خوب و بد تقسیم می‌کند. نگاه او در این مورد کاملاً مردانه است و از جایگاهی بالا. آنگونه که برای ترغیب مرد ناپارسا به اعمال نیک، بزرگ‌ترین تحقیر او آن است که او را از زن پایین‌تر حساب می‌کند:

زنانی که طاعت به رغبت برند / ز مردان ناپارسا بگذرند
تورا شرم ناید ز مردی خویش / که باشد زنان را قبول از تو بیش؟
(سعدی، ۱۳۹۰: ۴۰۵)

تاگور هم در قطعاعاتش به زن توجه دارد اما به وجود خود زن و به ذات و لطافت درونش به عنوان یک انسان یا بخشی که وجود کلی انسان را کامل می‌کند توجه می‌نماید. او می‌گوید:

«... در عصر ما غرور زنان زمانی خدشه‌دار می‌شود که آنها را تنها به عنوان مادران این نسل به شمار آوریم، نه به عنوان خادمان نیازهای حیاتی وجود و یا خادمان نیاز عمیق‌تر و روحانی به عشق و همدردی» (دهباشی، ۱۳۸۸: ۱۱۵)

از نظر او زن منشأ لطف الهی است و از جنس نور الهی:

«او کیست که در قلبم نشسته؟/ زنی است که تا ابد تنهاست.../ او را با حلقه‌های گل آراستم/ و در ستایشش ترانه‌ها خواندم/ لحظه‌ای لبخندی در صورتش درخشید/ و بعد ناپدید شد.../ برایش خلخال‌های گوهرین خریدم/ ... او را روی گردونه پیروزی نشاندم / و به سراسر جهان راندم/ ... لحظه‌ای غرور در چشم‌هایش درخشید/ بعد از اشک تیره شد.../ از او پرسیدم / به من بگو به دنبال کیستی؟/ فقط گفت: چشم به راه آن «ناشناسم»/...»
(تاگور، ۱۳۸۸: ۱۹۹).

۳- پیری: توجه سعدی به پیری بیشتر در جهت حسرت بر از دست دادن توانایی جوانی است. پس تا جوانی هست باید در جهت کسب اخلاق صحیح و آموزش آنچه آدمی در زندگی لازم دارد کوشید. با توجه به آمدن پیری، عمر همواره کوتاه می‌نماید:

طرب نوجوان ز پیر مجوی / که دگر ناید آب رفته به جوی
زرع را چون رسید وقت درو / نخرامد چنان که سبزه نو
(سعدی، ۱۳۹۰: ۱۸۲)

سعدی در حسرت از پیری به از دست دادن نیروی جوانی و ضعف قوای جسمانی توجه دارد. اما تاگور که به این موضوع می‌پردازد، از زاویه‌ای دیگر به آن می‌نگرد. او پیری را ناتوانی در پرستش خدا می‌داند و از این بابت متأسف است:

«ای ایزد معبد ویران/ سیم‌های پاره وینا^(۱) دیگر در ستایش تو نمی‌خوانند... ای ایزد معبد ویران، چه روزهای جشن که خاموش به سوی تو می‌آید/ چه شب‌های پرستش که با چراغ نیغروخته می‌گذرند/ استادان هنرور چیره‌دست بت‌های نوی بسیاری ساخته‌اند/ و چون وقتش برسد آنها را به نهر مقدس فراموشی می‌برند/ فقط ایزد معبد ویران در غفلت بی‌مرگ نپرستیده می‌ماند» (تاگور، ۱۳۸۸: ۱۱۱).

با وجود پیری جسم، روح همچنان حس جوانی‌اش را دارد. از نظر تاگور روح در جوانی یا در پیری تنها به وصال خدا می‌اندیشد و برای وصال از راه همیشگی یعنی مرگ می‌توان پیش رفت. از نظر او آدمی به واقع روحی جاوید است. بینش دوران پیری زیباست، بینشی که قبلاً در دوره جوانی نبود:

«... فقط صدایم آهنگ را می‌گرفت و دلم هم پای آنها می‌رقصید/ حالا، که وقت بازی تمام شده این بینش ناگهانی چیست که در من پیدا شده؟/ جهان که چشم به پای تو دوخته، با همه ستاره‌های خاموشش/ با هیبت به پا می‌ایستد» (همان: ۱۰۰).

۴- از نظر سعدی و تاگور، حتی مظاهر طبیعت، تربیت‌کننده آدمی به سوی صعود به عالم بالا و یادآور سبکی و نزدیکی به خداست. با این تفاوت که این احساس در آثار سعدی، مانند وحدت وجود حماسه‌های هند یا رمانتیک‌های فرانسوی نیست که مایل بودند آن‌قدر در طبیعت فرو روند که در آن غرق شوند. سعدی در طبیعت جذب نمی‌شود، لذتی که سعدی از طبیعت می‌برد، شعری ژرف و مرموز نیست بلکه به «هوراس» نزدیک می‌شود و به درک زیبایی‌ها و ظرافت‌های طبیعت قناعت می‌کند. او طبیعت را به عنوان سرچشمه تصویرها به کار می‌برد و آن را با احساسات دیگر مانند عشق به خدا و... می‌آمیزد (ماسه، ۱۳۶۴: ۲۶۴-۲۷۹؛ نیز ر.ک: انوری، ۱۳۸۴: ۶۶-۷۲). طبیعت و

۱۱۴ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و ششم، بهار ۱۳۹۴
اجزای آن پربسامدترین موتیف‌های اشعار سعدی است و همه آنها در خدمت معشوق است. او با طبیعت نوای عشق سر می دهد، گویی در مقابل خالق سر خم می کند.
هر گل و برگی که هست یاد خدا می کند / بلبل و قمری چه خواند یاد خداوندگار
(سعدی، ۱۳۹۰: ۷۶۲)

...گفتم این شرط آدمیت نیست / مرغ تسبیح‌خوان و من خاموش
(همان: ۱۲۶)

ساختار اندیشه تاگور در تمام آثارش بر حول محور انسان و رشد روحی او می گردد. در شعر تاگور، سادگی، نور، خلسه، هماهنگی انسان با خدا، موسیقی، سبکی کاملاً حس می شود. سخنان او بر اساس فطرت پاک انسانی است و در قطعاتش مظاهر طبیعت چون: باران، زمین، شبنم، خورشید، ماه، ابر، آتش، شب، حیوانات، درختان و... همه‌اش در جهت تربیت انسان و اتحاد او با خداست:

«آری، ای نازنین دلم، می دانم که این چیزی جز عشق تو نیست / این نور طلایی که روی برگ‌ها می رقصد / این ابرهای کندرو که در آسمان بادبان کشیده‌اند / ... این پیام توست به دل من / چهره‌ات از بالا به پایین خم می شود / ...» (تاگور، ۱۳۸۸: ۸۲).

۵- اتحاد داشتن: سعدی و تاگور هر دو به اتحاد میان انسان‌ها توجه کرده‌اند و انسان‌ها را به عشق و علاقه به هم و متحد بودن ترغیب کرده‌اند. این اصل مهمی در تعلیم و تربیت روح انسان است. سعدی در زمینه اتحاد میان انسان‌ها برای بیان قدرت جمع، انسان را از تنهایی بر حذر می دارد:
نظر کن درین موی باریک سر / که باریک بینند اهل نظر
چو تنه‌است از رشته‌ای کمتر است / چو پر شد ز زنجیر محکم‌تر است
(سعدی، ۱۳۹۰: ۹۴۶)

تاگور نیز معتقد است، اتحاد میان انسان‌ها مشکلات آنها را حل می کند. او در تمثیلی نمایش گونه می گوید:

«آن وقت سوپرپا، دختر درویش برخاست / به همه فروتنانه سر خم کرد و گفت: / «من گرسنه‌ها را سیر می کنم». / آنها از حیرت فریاد کشیدند / «چطور

می‌توانی امیدوار باشی که به عهدت وفا کنی؟»/ سوپریا گفت: «من فقیرترین شما هستم و این توانایی منست/ من در خانه‌های هر یک از شما صندوقی و انباری دارم» (تاگور، ۱۳۸۸: ۱۸۹).

منظور او حل مشکل با کمک جمع است. تاگور معتقد است حتی میان مردم گذشته با حال و حال با آینده اتحاد وجود دارد. او دربارهٔ این اتحاد زمانی اینگونه می‌گوید: «ای دختر، قری که زاییده می‌شوی/ مرا ببخشا اگر در غرورم/ ... گویا تپش قلب تو را احساس می‌کنم/ و زمزمهٔ تو را می‌شنوم: «اگر امروز او زنده بود/ و ما با هم دیدار می‌کردیم/ او مرا دوست می‌داشت...» (همان: ۳۳۳).

اگر از زاویه‌ای دیگر به این موضوع بنگریم، سعدی در اتحاد انسان با خدا همه مردم را لایق دریافت جلوه‌های الهی نمی‌بیند، ولی تاگور در اتحاد خدا با انسان تفاوتی میان انسان‌ها قائل نمی‌شود:

نه مردم همین استخوان‌اند و پوست نه هر صورتی، جان معنی در اوست
نه سلطان خریدار هر بنده‌ای است نه در زیر هر ژنده‌ای، زنده‌ای است...
(سعدی، ۱۳۹۰: ۳۰۵)

اما تاگور می‌گوید:

«... استاد ما بندهای آفرینش را شادمانه به خودش بست/ او تا ابد به همه ما بسته است/ ... با همان خاک و عرق جبینت به دیدارش برو/ و کنارش بایست...» (تاگور، ۱۳۸۸: ۶۶).

۶- در «سخن»: سعدی توجه ویژه‌ای به اهمیت «سخن» در تعلیم و تربیت دارد. ابعاد مورد نظر او در سخن گفتن یا نگفتن، سخن بجا یا نابجا و... وسیع‌تر از تاگور است. سعدی نحوهٔ سخن گفتن را معرّف اندیشه و شخصیت گوینده می‌شناسد:

زبان در دهان ای خردمند چیست؟ کلید در گنج صاحب‌هنر
چو در بسته باشد چه داند کسی که جوهر فروش است یا پیلهور
(سعدی، ۱۳۹۰: ۸۰)

پس آدم باید در حفظ زبان بکوشد و سخنی را که مضر است به زبان نیاورد:

۱۱۶ / پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره سی و ششم، بهار ۱۳۹۴
نگاه دار زبان تا به دوزخ نبرد که از زبان بتر اندر جهان زبانی نیست
(سعدی، ۱۳۹۰: ۷۸۷)

البته او به موضوعاتی چون: نگفتن راز، نحوه خبررسانی، خوب مطرح کردن نیاز، مذمت سخن چینی، نگفتن سخنی که می‌دانی بد است، فواید خاموشی، تأثیر شنونده خوب بر سخنگو، منع غیبت، تظاهر به سکوت و... اشاره دارد. از نظر او، فضیلت انسان بر حیوان به سخن است.

تاگور هم به سخن خوب توجه دارد، اما بیشتر نگاه او جهت ساختن و پرورش روح پاک و خالص برای دیدن نور الهی و شنیدن نغمه خدوندی به سکوت است و مراقبه و خلسه. او افکارش را به جهت رسیدن به خدا می‌داند:

- «... بگذار لب‌های خندان، سوگند یاد کنند که چطور صدایم خود را/

مثل یک زنبور مست در گل نیلوفر، در خاموشی گم کرد/ شامگاه است و وقت آن رسیده که گل‌ها گلبرگ‌هایشان را جمع کنند/ بگذار کنارت بنشینم/ و بفرما که لب‌هایم کاری نکنند که باید در سکوت و در فروغ کم‌رنگ ستاره‌ها کرد (باید سکوت کرد)» (تاگور، ۱۳۸۸: ۱۳۰).

- «کوزه دلم را/ در این ساعت خاموشی/ در آب کرده‌ام/ از عشق سیراب

شده است» (همان: ۱۷۳).

این می‌تواند به تفاوت عرفان اسلامی با عرفان‌های دیگر برگردد که در عرفان اسلامی با «ذکر» می‌توان به خدا رسید و در برخی عرفان‌های دیگر مانند عرفان بودایی، که تاگور به آن متمایل است، «با سکوت».

۷- قدر وقت را دانستن: سعدی معتقد است که باید در دوران کوتاه زندگی قدر وقت را دانست و در جهت زندگی صحیح داشتن کوشید. منظور سعدی زندگی کردن با شأن انسانیت همراه با شیوه‌های صحیح اخلاقی است:

وصیت همین است جان برادر که اوقات ضایع مکن تا توانی...
همه عمر تلخی کشیده است سعدی که نامش برآمد به شیرین‌زبانی
(سعدی، ۱۳۹۰: ۸۸۹)

و تاگور که در این موضوع با او موافق است، اهمیت وقت را بیشتر برای رسیدن به خدا می‌داند و این توجه را در جهت ساختن منش و شخصیت درست انسانی، مهم می‌بیند.

«... قرن‌های تو از پی هم می‌آیند و گل صحرایی کوچکی را کمال می‌بخشند/ ما را وقتی نیست که از دست بدهیم/ و چون وقت نداریم باید به خاطر بخت خوبمان تلاش کنیم بینواتر از آنیم که دیر کنیم/ ... در آخر روز هراسان می‌شتابیم که مبادا دروازه‌ات بسته شده باشد/ اما می‌بینیم که هنوز وقت هست» (تاگور، ۱۳۸۸: ۹۰).

۸- غمخواری کردن: سعدی می‌آموزد که شرط انسانیت غمخواری و دلسوزی با ابنای بشر است. او تحت آموزه‌های اسلامی و انسانی معتقد است که انسان نباید فقط به فکر خودش باشد بلکه کمک به دیگران از ویژگی‌های اخلاقی است:

نه آدمی است که در خرّمی و مجموعی به خستگان پراکنده بر نبخشاید
گلیم خویش بر آرد سیه‌گلیم از آب و گر گلیم رفیق آب می‌برد شاید
(سعدی، ۱۳۹۰: ۹۲۱)

تاگور نیز به همین موضوع توجه کرده است، منتها با دید کلی و وسیع توجه او بیشتر به غمخواری با جهان است:

«دوستم، گرچه می‌دانم ما با هم متفاوتیم/ اما دلم این را قبول نمی‌کند/
چون ما هر دو در همان شب بی‌خواب/ همان موقعی که پرنده‌ها آواز
می‌خواندند/ و همان افسون بهار به دل‌های ما راه پیدا می‌کرد/ بیدار شدیم/
اگرچه روی تو به روشنایی است/ و روی من در سایه/ اما شادی دیدار ما
دلپذیرتر و پنهانیست/ ... اما دم‌والای زندگی مرا به سوی تو آورده/ و خط
تیره تفاوت ما/ با تابش سپیده‌دم روشنی یافته است» (تاگور، ۱۳۸۸: ۱۷۶).

شاعر در این قطعه به هماهنگی انسان‌ها با هم به رغم تفاوت‌های ظاهری اشاره کرده است. شاید هر یک از ما، در سمتی از شکل‌های مختلف زندگی باشیم اما همه به سوی هم کشیده می‌شویم و زندگی جمعی است. پس باید سعی کنیم زندگی شادی در کنار هم بسازیم.

۹- نتیجه زندگی: از نظر سعدی، زندگی گذراست. سخن او، سخن انسان عاشقی است که به خدا نزدیک است و از این نزدیکی، سرمست؛ پس باید در زندگی به کسب فضایل و خوبی‌ها پرداخت.

این همه هیچ است چون می‌گذرد تخت و بخت و امر و نهی و گیرودار
نام نیکو گر بماند ز آدمی به کزو ماند سرای زرنگار
(سعدی، ۱۳۹۰: ۸۰۴)

از نظر او، انسان پست هرگز خوش‌نام نخواهد بود:

نجس از پیرهن شبلی و معروف بپوشد همه دانند که از سگ نتوان شست پلیدی
گرگ اگر نیز گنه‌کار نباشد به حقیقت جای آنست که گویند که یوسف تو دریدی
(همان، ۱۳۸۴: ۹۳۲)

تاگور نیز با سعدی موافق است. او در سراسر قطعاتش ارزش زندگی انسان را در جهت پاکی و کسب صفات نیک می‌داند. این امر زندگی را معنی‌دار می‌کند. در اشعار تاگور نشان دادن جلوه‌های لطیف نور الهی با کلمات و عبارات ساده، نشان‌دانی‌تر و پر جلوه‌تر است. به نظر او می‌توان قدرت لایزال ابدیت را در گذر لحظات عمر مشاهده کرد. زندگی مطلوب از نظر او همان تحقق عارفانه جهان است در وادی یگانگی و در مسیر تکامل شادی‌بخش. مراد تاگور از «یگانگی»، هم‌نواپی و هماهنگی میان متناهی و نامتناهی است. آنگاه که هشیاری فردی در «عشق» به اوج می‌رسد، این یگانگی برقرار می‌گردد (جهانبگلو، ۱۳۷۹: ۹-۱۰)

«... موقعی که زندگی‌ام را در دست زمان بی‌معنا می‌بینم/ به ناچیزی‌ام

اشک می‌ریزم/ اما وقتی که آن را در دست‌های تو می‌بینم/ آن را گران‌بها تر

از آن می‌دانم/ که در میان سایه‌ها پراکنده شود» (تاگور، ۱۳۸۸: ۱۹۵).

۱۰- مرگ: سعدی گاهی با دید تربیتی به مرگ می‌نگرد. اینکه عمر سرانجام به پایان می‌رسد و باید آدمی زندگی‌اش را به شیوه‌ای صحیح بسازد و از دوره عمرش نهایت استفاده را ببرد، تا مرگی خوش داشته باشد.

در این باغ سروی نیامد بلند که باد اجل بیخش از بن فکند
قضا نقش یوسف جمالی نکرد که ماهی گورش چو یونس نخورد...
(سعدی، ۱۳۹۰: ۴۰۲)

او بنا به دین و عرفان اسلامی خود به حیات پس از مرگ معتقد است. در اشعارش به جهان آخرت، بهشت و دوزخ توجه دارد. اوج عرفانی او نه در حد کسب بهشت و دوری از دوزخ، که لقای حق است. او جای‌ها، حدّ اعلاّی انسانیت را کسب نام نیک که همان حیات جاوید است می‌داند:

جهان بی ما بسی بوده است و باشد برادر جز نکونامی میندوز
نکوئی کن که دولت بینی از بخت مبر فرمان بدگوی بدآموز
(سعدی، ۱۳۸۴: ۳۲۸)

او به این مضمون‌ها توجه دارد که انسان‌ها در برابر مرگ برابرند، زمان مرگ به دست خداست، جان دادن سخت است، مرگ برای همه است و اینکه بر مرگ کسی نباید شادی کرد.

تاگور هم به موضوع مبنایی مرگ اندیشیده است. با این تفاوت ظریف در نحوه نگرش که از دید عاشقانه او هر چند زندگی و مرگ ملازم یکدیگرند، اما مرگ سدی در مسیر رسیدن به خداست. او به هنگام مرگ خوشحال است که این سد برداشته می‌شود و اتحاد صورت می‌گیرد (شایگان، ۱۳۸۴: ۲۵۹-۲۸۴؛ علی احمد، ۱۳۸۲: ۱۱۶-۱۱۷).

«آن در نیافتنی» بی‌نام و نشان به شکل مادرم مرا در آغوش گرفته بود/
همین‌طور در مرگ همان ناشناس مثل آشنای دیرین من پیدا خواهد شد/
و من چون این زندگی را دوست دارم/ می‌دانم که مرگ را هم دوست
خواهم داشت... (تاگور، ۱۳۸۸: ۹۸).

او به هنگام مرگ از مظاهر زندگی که در خدمت او بوده‌اند تا آدمی، انسانیت خود را بیاموزد، متواضعانه تشکر می‌کند:

«... من در سپیده‌دم/ با برگ‌ها و گل‌های پژمرده/ در آسمان بیکران/ به
سوی سواحل غروب پرواز خواهم کرد/ چون مدت‌هاست که این خاک/ در
حقّ من میهمان‌نوازی کرده است» (همان: ۳۵۳).

نتیجه اینکه هر دو شاعر، سعدی و تاگور به مرگ به عنوان یک مرحله حتمی از عمر می‌نگرند که آدمی باید خود را برای پذیرش آن آماده کند و بهترین دستاوردها را از دوره زندگی کسب کرده، با خود ببرد. با این تفاوت که سعدی تحت تأثیر اندیشه‌های

اسلامی به مرگ و نتایج زندگی و بهره آن برای عالم پس از مرگ می‌نگرد و تاگور طبق اندیشه‌های فرادایانی و توجه عام انسانی به عالم پس از مرگ توجهی ندارد، بلکه به مرگ به چشم اتحاد با خدا می‌نگرد.

نتیجه‌گیری

وجوه اشتراک و افتراق اندیشه‌های تربیتی سعدی و تاگور را اینگونه می‌توان تحلیل کرد:

هر دو شاعر، دید معنوی دارند و تربیت مطلوب هر دو، در جهت تربیت انسان به سوی ایمان به خدا و داشتن تهذیب نفس است. هر دو عقایدی برای اصلاح انسان‌ها و جامعه با دید تربیتی سالم داشته‌اند. معتقدند که بین انسان‌ها نوعی اتحاد وجود دارد. باید قدر وقت را دانست و از آن در جهت تربیت و کمال و تعالی روح استفاده نمود و با همنوع غمخواری کرد. هر دو به مسائل مبنایی چون: مرگ، پیری، تربیت، زن و... توجه کرده‌اند با این ویژگی که تفاوت دید عرفانی آنان برآمده از ادیان مختلف آنهاست و این در نحوه نگرششان به مسئله مرگ تأثیر گذاشته است. سعدی بر اساس اندیشه‌های اسلامی به عالم پس از مرگ ایمان دارد. پس به صحیح زندگی کردن و توشه آخرت اندوختن می‌اندیشد و تاگور که بر اساس اندیشه‌های فرادایانی مرگ را سدی بر سر راه رسیدن به خدا می‌داند، معتقد است که زندگی دنیایی را باید صحیح طی کرد و به عالم پس از مرگ نپرداخته است.

هر دو شاعر به وجود «زن» توجه کرده‌اند اما با دیدی متفاوت. دید سعدی درباره «تربیت» به مسائل وسیع تری معطوف است. او تحت تأثیر زمان، حکومت، خانواده و از همه مهم‌تر عقاید اشاعره به ابعاد مختلف تربیت، به افراد تربیت‌پذیر یا تربیت‌ناپذیر، نقش وراثت، اجتماع و... توجه کرده است. تاگور که خود مؤسس دبستان و دانشگاه است، با ابراز اهمیت تربیت به تربیت ذات و فطرت انسانی به دور از محدودیت‌های تحصیل، مطابق با آزادی روح انسانی توجه دارد. هر دو درباره تربیت نظریاتی دارند، اما با توجه به مسائل مورد نظر خود. درباره «سخن»، ابعاد و زیرمجموعه‌های فکری سعدی وسیع‌تر است. سخن بجا، نابجا، سخن به هنگام پرسش، سکوت، خاموشی گاهی صحیح

و زمانی اشتباه است، صوت، نحوه تلفظ و... تاگور در سراسر قطعاتش به تأثیر سکوت و مراقبه و خلسه اشاره کرده و کمتر به صحبت کردن و سخن گفتن.

سعدی درباره «پیری»، بیشتر با حسرت از رفتن جوانی سخن می‌گوید و حسرت تاگور از پیری در ناتوانی از پرستش خداست. دایره توجه سعدی در موضوعات مربوط به تربیت، وسیع‌تر است. او با دقت به زیرمجموعه‌های فراوان‌تری نسبت به موضوع نظر کرده است و تاگور هر چند موضوعات مشخص کمتری را نام برده، بیشتر اشعارش در جهت تزکیه و تهذیب نفس و تربیت روح انسانی به سوی کمال و پذیرش نور الهی است. اشتراک مضمون‌ها در آثار این دو شاعر به اشتراکات روح انسانی برمی‌گردد و تفاوت‌های آنها زیبایی استقلال روح انسانی را می‌رساند.

پی‌نوشت

۱. از سازهای هندی، دارای هفت سیم.

Archive of SID

منابع

- آزادی، محمد کریم (۱۳۶۶) «تربیت در گلستان و بوستان»، ذکر جمیل سعدی (مجموعه مقالات) گردآوری کمیسیون ملی یونسکو، اداره کل انتشارات و تبلیغات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ دوم، صص ۱-۲۰.
- افلاطون (۱۳۵۶) دوره کامل آثار افلاطون، جمهوری و کتاب دهم، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی.
- انوار، سید امیرمحمد (۱۳۸۰) سعدی و متنبی، تهران، انوار دانش.
- انوری، حسن (۱۳۸۴) شوریده و بی‌قرار (درباره سعدی و آثار او)، تهران، قطره.
- تاگور، رابیندرانات (۱۳۴۰) صدبند، به دستبندی ابراهیم پورداوود، تهران، دانشگاه تهران.
- (۱۳۴۲) نیایش، ترجمه محمدتقی مقتدری، تهران، سفارت هند اداره اطلاعات.
- (۱۳۴۳ الف) مرد جهانی، ترجمه علاءالدین بازارگادی، تهران، دانشگاه تهران.
- (۱۳۴۳ ب) نمایشنامه قربانی، ترجمه فریدون گرکانی، چاپ سوم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران.
- (۱۳۸۸) نیلوفر عشق، ترجمه علی پاشایی، تهران، میترا.
- تجلیل، جلیل (۱۳۸۹) «فردوسی و تاگور دو حکیم جهانی»، قندپارسی، فصلنامه فرهنگ و زبان و ادب فارسی ویژه‌نامه تاگور و بنگال، شماره ۴۹-۵۰، پاییز و زمستان، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران- دهلی نو. صص ۲۰۰-۲۰۸.
- تهانوی، محمد علی بن (۱۳۴۶) کشف اصطلاحات الفنون، جلد ۱، تهران، چاپ افست.
- جهانبگلو، رامین (۱۳۷۹) وجدان بشری، تهران، نی.
- حسین قاسمی، شریف (۱۳۸۹) «زندگی‌نامه اجمالی تاگور»، قندپارسی، فصلنامه فرهنگ و زبان و ادب فارسی ویژه‌نامه تاگور و بنگال، شماره ۴۹-۵۰، پاییز و زمستان، مرکز تحقیقات فارسی رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران- دهلی نو، صص ۳۹۰-۴۰۵.
- دشتی، علی (۱۳۸۱) در قلمرو سعدی، چاپ پنجم، تهران، امیرکبیر.
- دهباشی، علی (۱۳۸۸) شناخت‌نامه رابیندرانات تاگور، انتشارات کتاب نشر نیکا.
- رحیمیان، هادی (۱۳۸۲) «اختیار در آثار سعدی»، گروه پژوهشگران پژوهشکده علوم اجتماعی، تهران، صص ۱۹۰-۲۱۸.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۸۴) غزل‌های سعدی، ویرایش میر جلال‌الدین کزازی، چاپ سوم، تهران، مرکز.
- (۱۳۹۰) کلیات، تصحیح محمدعلی فروغی، چاپ دوم، تهران، طلایی.
- شایگان، داریوش (۱۳۸۴) آیین هند و عرفان اسلامی، ترجمه جمشید ارجمند، چاپ دوم، تهران، وزارت ارشاد اسلامی.

شرکت مقدم، صدیقه (۱۳۸۸) «مطالعات ادبیات تطبیقی»، فصلنامه علمی- پژوهشی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، سال سوم، شماره ۱۲، صص ۶۰-۶۸.

شریعتمداری، علی (۱۳۶۶) «تربیت از نظر سعدی»، ذکر جمیل سعدی (مجموعه مقالات)، گردآوری کمیسیون ملی یونسکو، اداره کل انتشارات و تبلیغات وزارت ارشاد اسلامی، چاپ دوم، صص ۳۲۷-۳۳۱.

شریف چوهدری، محمد (۱۳۷۵) «پندآموزی سعدی در تربیت دینی و ادب اجتماعی»، مجله نامه پارسی، تهران، شورای گسترش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۲، صص ۵۶-۸۸.
شورل، ایو (۱۳۸۶) ادبیات تطبیقی، ترجمه طهمورث ساجدی، تهران، امیرکبیر.
علی احمد، سعید (۱۳۸۲) عرفان شرق، عرفان غرب، ترجمه رضا عامری، تهران، ترجمان اندیشه.
فرشیدورد، خسرو (۱۳۷۸) درباره ادبیات و نقد ادبی، ج ۲، تهران، امیرکبیر.
ماسه، هانری (۱۳۶۴) تحقیق درباره سعدی، ترجمه غلامحسین یوسفی و محمدحسن مهدوی اردبیلی، تهران، توس.

مشهور، پروین دخت (۱۳۸۲) تأثیر عرفان اسلامی بر تاگور، مشهد، نشر جلیل، فردوسی.

مشیری، مهشید (۱۳۷۹) مرثیه‌های سعدی، تهران، آگاهان.

مصطفوی سبزواری، رضا (۱۳۸۹) «تاگور در ایران»، قندپارسی، فصلنامه فرهنگ و زبان و ادب فارسی ویژه‌نامه تاگور و بنگال، شماره ۴۹-۵۰، پاییز و زمستان، مرکز تحقیقات فارسی راینزی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران- دهلی نو، صص ۱۰۰-۱۱۷.

نقابی، عفت (۱۳۸۹) «مقایسه اشعار سهراب سپهری با اشعار رابیندرانات تاگور بر اساس رویکرد ادبی طبیعت‌گرا»، قندپارسی، فصلنامه فرهنگ و زبان و ادب فارسی ویژه‌نامه تاگور و بنگال شماره ۴۹-۵۰، پاییز و زمستان، مرکز تحقیقات فارسی راینزی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران- دهلی نو، صص ۲۲۵-۲۳۱.

یوسفی، غلامحسین (۱۳۵۹) بوستان (سعدی‌نامه)، تهران، خوارزمی.